

Methodology of the Skeptics’ Objections Against the Teachings of the Prophets from the Quranic Perspective

Gholam Ali Zare* / Erfan Gorzin**

Received Date: 2025/06/22

Accepted Date: 2025/02/26

Abstract

The wise God sent humans to this world for the journey of spiritual perfection and, in His mercy, appointed the prophets as guides for humanity, so that, through divine revelation, they could lead mankind to its ultimate destination. Throughout history, however, there have been individuals who persistently opposed the divine prophets, resorting to various methods of denial. One of the key aspects of the denial by these opponents was the propagation of doubts against the life-giving teachings of these divine messengers. Given the persistent nature of the opposition to the prophets’ teachings, it is essential to study the methods of skepticism used by their deniers. To this end, this study extracts Quranic verses that explicitly or implicitly discuss the reasons behind the opposition to the teachings of the prophets and, employing both Shi’a and Sunni library-based sources, describes, categorizes, and analyzes them. In presenting various denial arguments, deniers opposed four fundamental axes of prophetic teachings: monotheism, resurrection, the outcomes of teachings, and their authenticity. The analysis of the article’s findings reveals that deniers employed three key methods: accusation, suggestion, and reliance on superficial beliefs. Ultimately, the core of these methods was the “denial of the divine origin of the prophets’ teachings.”

Keywords: Quran, methodology, doubt-raising, prophetic teachings, deniers

DOI: 10.22034/ssr.2025.509051.1053

* Associate Professor, Golestan University of Medical Sciences, Gorgan, Iran
(zaregholamali@gmail.com).

** PhD Candidate, Institute of Higher Education of Ahl al-Bayt (a), Qom, Iran
(kashefane@gmail.com).

منهجية المنكرين في إثارة الشبهات ضدّ تعاليم الأنبياء في ضوء القرآن الكريم

غلامعلي زارع* / عرفان گرزين**

القبول: ١٤٤٦/١٢/٢٦

الإستلام: ١٤٤٦/٠٨/٢٧

الملخص

لقد أرسل الله الحكيم الإنسان إلى هذه الدنيا ليقطع مراحل الكمال، ومن رحمته أرسل الأنبياء لقيادة البشر في هذا المسار، كي يكونوا - بالاعتماد على الوحي الإلهي - هادين للإنسان إلى الغاية المنشودة. ومع ذلك، وُجد عبر التاريخ أناسٌ عارضوا رسل الله، وسعوا بوسائل شتى إلى إنكار رسالتهم. ومن أبرز مظاهر هذا الإنكار إثارة الشبهات ضدّ تعاليم الأنبياء الحيوية ومناهجهم الإصلاحية. ونظراً إلى استمرار هذا التيار المنكّر في مواجهة دعوات الأنبياء، رأيت هذه الدراسة ضرورةً البحث في أساليب المنكرين في إثارة الشبهات. ولهذا الغرض، جرى استخراج الآيات القرآنية التي تُصرّح أو تُلمّح إلى دوافع إنكار المنكرين لتعاليم الرسل، ثم وُصفت وصُنّفت وحُلّلت بالاستناد إلى المصادر الشيعية والسنية المعتمدة. يتبيّن من خلال البحث أنّ المنكرين قدّموا حججاً إنكارية متعدّدة، تمحورت حول أربعة محاور أساسية من تعاليم الأنبياء، وهي: التوحيد، والمعاد، ونتائج التعاليم وآثارها، وأصالة تلك التعاليم ومصدرها. ومن التأمّل في معطيات البحث يظهر أنّ المنكرين أثاروا هذه الشبهات من خلال ثلاث طرائق رئيسية: الاتّهام، والافتراء والمطالبة التعجيزية، والتعلّق بالمعتقدات الظاهرية الشكلية. وخلاصة هذه الأساليب جميعها تتمثّل في إنكار المصدر السماوي لتعاليم الأنبياء وادّعاء بشرّيّتها.

الكلمات المفتاحية: القرآن الكريم، المنهجية، إثارة الشبهات، تعاليم الأنبياء، المنكرون.

DOI: 10.22034/ssr.2025.509051.1053

* أستاذ مشارك في جامعة علوم الطبّ والخدمات الصحيّة بمحافظة گلستان - گرگان، إيران
(zaregholamali@gmail.com).

** طالب الدراسات العليا (المستوى الثالث)، مؤسسة الأئمّة الأطهار (ع) للتعليم العالي، قم - إيران
(kashefane@gmail.com).

روش‌شناسی شبهه‌پردازی منکران علیه آموزه‌های پیامبران از منظر قرآن کریم

غلامعلی زارع* / عرفان گرزین**

تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۸

چکیده

خداوند حکیم انسان را برای سیر مراحل کمال به این جهان فرستاده و از سر لطف، انبیا را راهبر بشر در این راه قرار داده تا برپایه وحی الهی، هادی بشر به سرمنزل مقصود باشند. در این میان، انسان‌هایی بوده‌اند که پیوسته با انبیای الهی مخالفت کرده، با تشبیه به روش‌های مختلف به انکار آنان پرداخته‌اند. یکی از ابعاد انکار منکران علیه پیامبران، شبهه‌پردازی علیه آموزه‌های حیات‌بخش آن رسولان الهی بوده است. با توجه به استمرار جریان انکار علیه آموزه‌های انبیا، پژوهش درباره شیوه‌های شبهه‌پردازی منکران ضروری به نظر می‌رسد؛ به همین منظور پژوهش پیش‌رو آیتی از قرآن کریم را که به تصریح یا تلویح از دلایل مخالفت منکران با آموزه‌های پیامبران حکایت می‌نموند، استخراج کرده و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای شیعه و اهل سنت، توصیف، طبقه‌بندی و تحلیل نموده است. منکران با طرح دلایل انکاری مختلف، در پی مخالفت با چهار محور اساسی آموزه‌های انبیا بودند که عبارت‌اند از: توحید، معاد، برابری آموزه‌ها و اصالت آن‌ها. از تأمل در دستاوردهای این مقاله دریافت می‌شود که شبهه‌پردازی منکران با سه روش اتهام، اقتراح و تشبیه به اعتقادات ظاهری انجام می‌شد که عصاره همه آن‌ها «انکار منشأ آسمانی آموزه‌های پیامبران» بوده است.

واژگان کلیدی: قرآن، روش‌شناسی، شبهه‌پردازی، تعالیم انبیا و منکران.

DOI: 10.22034/ssr.2025.509051.1053

* دانشیار دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی گلستان، گرگان-ایران (zaregholamali@gmail.com).

** دانش‌پژوه سطح ۳، مؤسسه آموزش عالی ائمه اطهار، قم-ایران (kashefane@gmail.com).

مقدمه

خداوند متعال انسان را برای تکامل به این جهان فرستاده و منزلگاه اصلی او را جهانی وری هستی مادی قرار داده است. اگر خداوند حکیم برای بندگانش پیامبرانی برای رسالت نمی فرستاد، نقض غرض می شد و این انسان طالب کمال و رشد، راه را از بی راهه تشخیص نمی داد و پای در صراط مستقیم نمی گذاشت. از این روی، همه انبیا برای تبلیغ رسالت الهی برانگیخته شده اند، چه آنان که صاحب کتاب بوده اند و چه آنان که مأمور تبلیغ آموزه های الهی بر پایه کتب انبیای پیشین بوده اند. با بررسی قرآن کریم روشن می گردد که در عصر هر پیامبری، عده ای با انبیا به مخالفت برخاسته و شبهاتی درباره شخص رسولان الهی، کتاب آسمانی و آموزه های وحیانی مطرح کرده اند. پژوهش پیش رو با هدف شناسایی شبهه های انکار منکران به بررسی آیاتی از کلام الله مجید پرداخته است که حاکی از چند و چون مخالفت های منکران با آموزه های پیامبران می باشند. گفتنی است که استمرار روزافزون روند انکار آمیز جوامع بشری علیه اندیشه های انبیای الهی، فتنه ها و بحران های شناختی امروزه و همچنین نقشه های متنوع معاندان در مخالفت با آموزه های رسولان، پژوهش هایی از این دست را ضروری کرده است.

با جست و جوی انجام شده، نزدیک ترین تحقیقات به موضوع پیش رو عبارت اند از:

الف) مقاله علمی «واکاوی فرافکنی منکران دعوت انبیا از منظر قرآن» نوشته شده توسط سرکار خانم سیده محبوبه کشفی و منتشر شده در شماره ۱۵۶ مجله مشکوة، سال ۱۴۰۱ (کشفی، ۱۴۰۱، صص ۷۷-۹۵).

ب) مقاله علمی «اصول و روش های تربیتی حضرت ابراهیم در مواجهه با منکران توحید» نوشته شده توسط سرکار خانم مژده علیزاده و منتشر شده در شماره ۱۳ مجله علوم تربیتی از دیدگاه اسلام، سال ۱۳۹۸ (علیزاده، ۱۳۹۸، صص ۱۳۵-۱۵۰).

ضمن تقدیر از پژوهشگران گرامی، لازم به ذکر است که محور مسئله این مقالات متفاوت از پژوهش حاضر است. به عبارت روشن تر مقاله نخست، عمدتاً بر روی اتهامات منکران علیه «شخص» پیامبران متمرکز بوده و دومین مقاله بر اصول و روش های تربیتی متکی بوده است. حال آن که پرسش اساسی مورد نظر در این پژوهش عبارت است از این که منکران انبیا چه روش هایی در مواجهه انکار آمیزشان علیه آموزه های پیام آوران الهی به کار می گرفتند.

در این پژوهش با مطالعه چندین باره مصحف شریف، آیاتی از قرآن کریم که به تصریح یا تلویح به طرح شبهات منکران علیه آموزه های پیامبران می پردازند، استخراج و طبقه بندی محتوایی شده اند. به طور کلی بر پایه این طبقه بندی، دلایل مخالفت منکران با آموزه های پیامبران الهی به چهار

بخش تقسیم گردیده، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تفسیری شیعه و اهل سنت با روش توصیفی، تبیین شده‌اند تا زمینه‌شناسایی روش‌های شبهه‌پردازی منکران علیه تعالیم انبیا فراهم گردد.

الف) منکران و شبهات آنان علیه آموزه توحید

منکران با طرح دلایل انکاری مختلف، در پی مخالفت با چهار محور اساسی آموزه‌های انبیا بودند که یکی از آن محورها، آموزه توحید بود. مجموع دلایلی که قرآن کریم از منکران علیه این آموزه بیان نموده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. شبهه رویگردانی از «آلهه»

یکی از دلایل منکران برای انکار آموزه‌های پیامبران، دعوت به توحید و یکتاپرستی آنان بود! رویکرد و روش پیامبران الهی تبیین و تبلیغ آموزه‌های توحیدی با دلایل روشن و براهین واضح بود، اما کافران و مشرکان در برابر این تبلیغ، با ابراز تعجب از رویگردانی مردان الهی از عقاید شرک‌آمیزشان، آنان را انکار و حتی تهدید می‌کردند که اگر به گفتارها و رفتارهای خود پایان ندهند، فرجام دردناک و سختی خواهند داشت.^۱ انحراف در عبادت از وسوسه شیطان لعین است که می‌کوشد با روش‌هایی گوناگون انسان را اغوا نماید.

عده‌ای از یهود و نصاری با غلو در باره حضرت عیسی و عزیر سعی در تفوق بر دیگر ادیان داشتند تا دگانشان را رونق بخشند (آل عمران، ۷۹-۸۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۲، ص ۹۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، صص ۳۷۷-۳۷۸). انبیای الهی به خاطر مبارزه با همین اغواگری‌های شرک‌آلود و اعلان برائت از خدایان ساختگی آنان، همواره مورد طعن و انکار قرار می‌گرفتند. بدون تردید شایسته نیست کسی را که خداوند متعال به رسالتش برمی‌گزیند، مردم را به پرستش خودش دعوت کند؛ چراکه این شرک محض است و خداوند هرگز نعمت رسالت و نبوت را به کافران و مشرکان ارزانی نمی‌دارد (دخان، ۳۲).

عموماً در آیات کریمه می‌توان به صورت التزامی و غیرمستقیم این نکته را دریافت که منکران، پیدا و پنهان یکتاپرستی را دلیلی برای انکار آموزه‌های توحیدی پیامبران ذکر کرده‌اند. مثلاً در گفت‌وگوی حضرت ابراهیم با قومشان، وقتی که حضرتش به‌طور قاطع عبادت اصنام و بت‌ها را انکار نمود و عبادت را تنها شایسته حضرت باری تعالی دانست، این قاطعیت بر اینان بسی سخت آمد و از این روی با لحنی تمسخرآمیز می‌گفتند: «ای ابراهیم! آیا با ما شوخی داری یا این‌که از روی

۱. قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (مریم، ۴۶).

جدّ چنین حرف‌هایی می‌زنی؟!» (انبیاء، ۵۲-۵۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۲۹۷ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۸۳). به عبارتی دیگر آنان آموزه یگانه‌پرستی را مایه تعجب می‌دانستند^۱ و به دلیل دعوت انبیا به یکتاپرستی، با آنان به مخالفت می‌پرداختند (اعراف، ۷۰؛ طیب، ج ۵، ۱۳۷۸، ص ۳۶۲؛ ابوحیان، ج ۵، ۱۴۲۰ ق، ص ۸۸؛ شاذلی، ج ۳، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۳۱۱؛ کاشانی، ج ۴، ۱۳۳۶، ص ۲۰۵۲).

۲. شبهه برترانگاری خدایان بر خدای یگانه

بر پایه آموزه‌های انبیای الهی، خداوند متعال، برتر و بزرگ‌تر از هر معبودی است. آنان هر معبودی غیر از باری تعالی را نفی کرده، مردم را به عبادتش فرامی‌خواندند (مؤمنون، ۳۲) و در مقابل، معارضان آنان نیز با استکبار در برابر دعوت آنان (صافات، ۳۵)، خدایانشان را برتر می‌پنداشتند. اساساً این پندار برای موجه‌نمایی بت‌پرستی و شرکشان بود؛ چراکه مطابق اصل فطرت، انسان حاضر است خود را تنها برای بهترین و کامل‌ترین چیزی که می‌شناسد، خرج کند. منکران هر عصر نیز از این قاعده فطری مستثنی نبودند و به حکم همین اصل، بر برتری خدایان خویش اصرار می‌نمودند. آیاتی از کلام‌الله مجید این استنباط را تأیید می‌کنند. برای نمونه، سوره نوح پس از بیان خیر مبعوث شدن آن حضرت (نوح، ۱-۳) انکار بزرگان آن قوم را حکایت می‌فرماید که «هرگز از پرستش خدایان و بت‌های خود دست برندارید! هرگز دعوت نوح را به خدای یگانه نپذیرید و به خاطر خدایی که هرگز دیده نمی‌شود، دست از دامان خدایان بزرگ خود برندارید!»^۳ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵، صص ۸۲-۸۳). منکران با این سخنانشان درصدد بودند تا آموزه‌های آن حضرت را درباره قدرت خدای یگانه زیر سؤال برده، انکار کنند. حضرت شعیب نیز در برابر منکرانی که ایشان را تهدید کردند (هود، ۹۱)، با سؤالی تأمل‌برانگیز به آنان فرمود: «ای قوم من! آیا قبیله‌ام نزد شما از خالق زمین و آسمان‌ها عزیزترند؟!»^۴ این گفت‌وگو دالّ بر این است که در ذهن منکران، سنت‌ها و قبیله‌ها بر اراده و خواست خداوند ترجیح داشت (مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۴، ص ۲۶۳)؛ به همین سبب نیز شأن خداوند باری تعالی را به باد فراموشی سپردند^۵ و با تعظیم امور محسوس دنیوی به انکار رسول الهی پرداختند.

۱. أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (ص، ۵).
۲. قوم عاد نیز با همین دلیل به مواجهه با پیامبرشان پرداختند.
۳. وَقَالُوا لَا تَنْزُرُنَا إِلَهِتَكُمْ وَلَا تَنْزُرْنَا وَدَا وَلَا سَوَاعِمًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (نوح، ۲۳).
۴. قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لِيَّ أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ (هود، ۹۲).
۵. وَاتَّخَذْتُمُوهُ وِرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا (هود، ۹۲).

انکار فرعونیان در مواجهه با دعوت حضرت موسی را از دیگر مصادیق ادعای مورد بحث می‌دانیم. تبعیت از حرف‌ها و فرامین فرعون (هود، ۹۶-۹۷)، انکاری عملی در برابر دعوت آشکار حضرت موسی به پرستش خدای یگانه بود. به تعبیری این انکار گویای این معنا بود که فرعون در نظر آنان، برتر از خدای متعال است. مشرکان عرب جاهلی نیز سعی نمودند تا رسول ختمی مرتبت را از بت‌ها و خدایان متفرق بترسانند و ایشان را نصیحت می‌کردند که اگر از عیب‌جویی آنان دست نکشی، قطعاً به تو آسیب می‌رسانند^۱ (فخررازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۶، ص ۴۵۴؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۴، ص ۵).

در مجموع دریافت می‌شود که منکران به سبب اختلالی که در دستگاه سنجش فطری آنان به وجود آمده بود، جایگاه بت‌ها، شفیعان، آلهه، سنت‌ها و محسوسات را والا تر و برتر از حقایق عالی ماورای طبیعت می‌دیدند (صافات، ۳۵). از همین روی در مواجهه با دعوت انبیا به توحید پروردگار عالم، واکنش‌هایی بروز می‌دادند که همگی دال بر توهم برتری معبودانشان بر خدای یگانه بود.

۳. شبهه محوریت سنت نیاکان

آموزه‌های انبیای الهی سراسر، توحیدی هستند و به منظور حکمفرمایی ارزش‌های الهی در جوامع بشری توسط پیامبران به مردم ابلاغ می‌شدند. طبیعی است که اشراف هر قوم با این آموزه‌ها به معارضه برخیزند؛ چراکه منافع آنان و پدرانشان از مسیر برقراری ناعدالتی‌های اجتماعی تأمین می‌شد و پذیرش آموزه‌های انبیا، جامعه را به سمت عدل و قسط سوق می‌داد؛ بنابراین منکران، آیین پدرانشان را محور حق می‌پنداشتند، رسولان الهی را مذمت و ملامت می‌نمودند و ابراز می‌کردند که تو ما را از اقامه سنت‌های قومی خودمان نهی می‌کنی و می‌گویی که روشن‌ترین مظاهر ملیت، یعنی آیین بت‌پرستی را محو نماییم! (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۳۱۲؛ ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۴۶۴). گویی به عقل خویش پشت کرده بودند و در مسیر نادرست گذشتگانی که جز اسم و رسمی از آنان نبود، سعادت را جست‌وجو می‌کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۶۰). اینان در انکار آموزه‌های انبیا گاهی با لحنی ملایم می‌گفتند: «فکر نمی‌کردیم که بخواهی راه و رسم قومی-ملّی خودت را تغییر دهی!» و گاهی نیز قاطع‌تر موضع‌گیری می‌کردند و می‌گفتند: «خیر! ما دین خود را رها نمی‌کنیم؛ زیرا اجداد و نیاکانمان را بر این دین یافتیم. شما هم این تعالیم را تبلیغ می‌کنید تا بر ما سلطه یابید»^۲. بدین ترتیب با آویختن به ریسمان پوسیده تقلید، حجت آشکار الهی را با اصرار و لجاج انکار نمودند (فخررازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۷، ص ۲۸۷).

۱. أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيَحْوُفُونَكِ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ (زمر، ۳۶).

۲. قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتْلِفَتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكُبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ (يونس، ۷۸).

بعضاً نیز پس از آگاهی از آموزه‌های انبیا و اطلاع از دلایل و براهین آنان، با لحنی شدیدتر با انبیا مخالفت می‌ورزیدند و آن راهگشایان امین را سدی در برابر بی‌راهه تقلیدشان می‌شمردند (ابراهیم، ۱۰؛ سبأ، ۴۳). این توهم منکران حاکی از این است که در نظر آن‌ها پدرانشان از خداوند یکتا عزیزتر و تقلید از آن‌ها نسبت به اطاعت از خداوند یکتا اولی‌تر بوده است (مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۴، ص ۴۳۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۹، ص ۷۳). در مجموع مراحل که منکران، آموزه‌های پیامبران را با استناد به آیین اجدادشان انکار می‌کردند، بدین ترتیب بود که در مرحله نخست با غلطی کمتر و تردیدآمیز انکار می‌کردند؛ در مرحله دوم متعصبانه موضعی حق‌به‌جانب می‌گرفتند و با تندی انکار می‌نمودند و در آخر نیز به سبب غلبه قلوب مستقیماً پیامبران را مانع و سدّ راه پرستش معبودان کهنشان می‌دانستند.

۴. شبهه بی‌نیازی از تعالیم پیامبران

منکران انبیای الهی آیین نیاکان خود را معیار هدایت و ضلالت می‌پنداشتند و از این روی با اتکا به آیین پدرانشان، خود را از تعالیم توحیدی پیامبران بی‌نیاز می‌پنداشتند. منکران، اصلی به نام «پیروی از پدران» داشتند که هرآینه در برابر آموزه‌های مستدل و متقن پیامبران، بدان چنگ می‌زدند و با استناد به همین اصل به انکار آموزه‌های الهی می‌پرداختند^۱ (هود، ۱۰۹؛ صافات، ۶۹-۷۰؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۴۴). مخالفت تعالیم الهی با اتباع از «آبا و اجداد» به دلیل نفس اتباع نیست، بلکه مخالفت بر سر شخصیت اتباع شونده و موضوع اتباع است؛ چنان‌که پیامبر خاتم را برای آیندگان اسوه‌ای قابل اتباع می‌داند (احزاب، ۲۱) و به پیامبر نیز دستور می‌دهد که از آیین حنیف ابراهیم تبعیت نماید (نحل، ۱۲۳).

دلیل این‌که تبعیت از پدران را معتبر می‌دانستند این بود که گمان می‌کردند پدرانشان بر طریق هدایت‌اند و خود را با اقتدا به آیین آنان هدایت‌یافته می‌انگاشتند^۲ (هود، ۸۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۸۶)؛ چنین رویکردی برای انکار آموزه‌های ادیان الهی مختص به دوره‌ای خاص نبود و منکران هر عصر در برابر پیامبران‌شان این چنین بر سنت پدرانشان تکیه می‌نمودند^۳ (مغنیه، ۱۴۲۴

۱. قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَتَكَبَّرُونَ (مؤمنون، ۶۶)؛ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا (مانده، ۱۰۴)؛ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحَدَّهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا (اعراف، ۷)؛ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا (بقره، ۱۷۰)؛ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَسْرٌ مِثْلَكُمْ يَرِيدُ أَنْ يُتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ (مؤمنون، ۲۴)؛ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ (قصص، ۳۶؛ مؤمنون، ۲۴).

۲. بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ (زخرف، ۲۲).

۳. وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ

ق، ج ۶، ص ۵۴۲). برای نمونه، بت پرستان در گفت‌وگو با حضرت ابراهیم دلیل گرایششان به مذهب مشرکانه خویش را سلوک پدران می‌دانستند.^۱

گفتنی است که خداوند متعال شیوه‌های گوناگون برای انتباه منکران به‌کار گرفته است؛ گاهی پرسش‌هایی تأمل‌برانگیز مطرح می‌کرد (بقره، ۱۳۴، ۱۴۱ و ۱۷۰؛ مائده، ۱۷۰؛ مؤمنون، ۶۸) و گاهی عذاب‌هایی نازل می‌فرمود تا آن‌ها به آموزه‌های الهی گردن نهند، اما اینان نه تنها متنبه نشدند، بلکه به دفاع از آیین پدران خویش پرداختند و ادعا کردند که این مصائب و مشکلات به‌سبب دین و آیین بت‌پرستی نیست و این عادت روزگار و طبیعت دنیاست؛ چنان‌که پدرانمان نیز از این قاعده مستثنی نبودند (اعراف، ۹۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۶۳؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۴، ص ۳۲۱). آنان به‌سبب اصرارشان بر مرام «تبعیت از پدران» و لجاجتشان در تقلید از نیاکان، مستحق کوردلی شدند و استعداد پذیرش سخن حق را از دست دادند (اعراف، ۷۱؛ انعام، ۱۲۵؛ توبه، ۱۲۵؛ هود، ۱۳۶).

۱۷۱

ب) منکران و شبهات آنان علیه آموزه معاد

مخالفت با آموزه حیات‌بخش معاد و شبهه‌انگیزی علیه آن، از دیگر محورهای جریان انکار منکران علیه تعالیم پیغمبران بود. این بخش از شبهات آنان در آیات نورانی قرآن عبارت‌اند از:

۱. شبهه محال‌انگاری حیات بعد از ممات

منکران لجوج با شدت و غلظت به خداوند متعال سوگند می‌خوردند که هرگز رستاخیزی نخواهد بود و خداوند متعال هیچ‌کس را بعد از مرگش زنده نمی‌کند!^۲ اقدام شبهه‌انگیز منکران در مواجهه با این آموزه نورانی «محال‌انگاری» بود. وقتی انبیا یا مؤمنان درباره حقانیت وعده قیامت و حشر

(زخرف، ۲۳)؛ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَلِكَ نَسَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأُولَى (حجر، ۱۱-۱۳).

۱. وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُ لَهَا هَلْ يَسْمَعُونَ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (شعرا، ۶۹-۷۴)؛ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (انبیا، ۵۲-۵۳)؛ از همین جا روشن می‌شود که شناخت صحیح و سنجش الگوهای تقلید چه تأثیر به‌سزایی در رستگاری انسان دارد. اگر منکران گرفتار تقلید تعصب‌آمیز از نیاکان نمی‌شدند و این‌گونه باشتاب و نسنجیده نمی‌گفتند که دست از دین آبا و اجداد خود بر نمی‌داریم؛ چه بسا حقیقت ضلالت نیاکان کافرشان را می‌یافتند! (لقمان، ۲۱؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۴۲۹).

۲. وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعُثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لَيَبْئِينَ اللَّهُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (نحل، ۳۸-۴۰).

سخن می‌گفتند، آنان درصدد انکار برمی‌آمدند و می‌گفتند که این حرف‌ها برای ما پذیرفتنی نیست^۱ (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۲۷۴؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ق، ج ۷، ص ۳۲). به‌راستی که تصور جمع شدن اعضای بدن انسان بعد از آن‌که پوسیدند برای این منکران، بس دشوار و بلکه محال می‌نمود (شاذلی، ۱۴۱۲، ق، ج ۶، ص ۳۷۶۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۲۷۷؛ مراغی، بی‌تا، ج ۲۹، ص ۱۴۶؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، صص ۳۰۰-۳۰۱).

منکران، حیات بعد از ممات را محال می‌پنداشتند^۲ (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۷۵؛ صابونی، ۱۴۲۱، ق، ج ۳، ص ۳۹۶؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۹، ص ۴۶) و از سر همین محال‌انگاری، دست به اقتراح می‌زدند که برای اثبات حیات دوباره، نیاکان ما را زنده کنید!^۳ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۱۸۸ و ۲۷۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱۸، ص ۱۴۶). در حقیقت آنان نسبت به علم و قدرت خداوند جاهل بودند^۴ و در نتیجه همین جهالت با طرح درخواست‌های عجیب درصدد ابطال آموزه «معاد» بودند (سبأ، ۵؛ انفال، ۲۳). آنان با سماجت بر محال‌انگاری معاد، به تصریح قرآن کریم، چنانچه هر آیه‌ای در اثبات حیات مجدد می‌دیدند، ایمان نمی‌آوردند^۵ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۴۰۳-۴۰۴).

۲. شبیهه ابهام در زمان برپایی رستاخیز

منکران در رد آموزه معاد، تنها به درخواست احیاء اموات قانع نبودند و مدام، این پرسش را تکرار می‌کردند که «اگر درباره وعده بعث و حشر راست می‌گویید، کی خواهد بود؟» (ملک، ۲۵؛ سبأ، ۲۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۹۴). تکرار این پرسش نشان می‌دهد که انکار معاد،

۱. وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُظِنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ (جاثیه، ۳۲).
۲. وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (واقعہ، ۴۷-۴۸)؛ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (صافات، ۱۶-۱۷)؛ وَقَالُوا إِذَا صَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (سجده، ۱۰)؛ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (رعد، ۵)؛ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (سبأ، ۷).
۳. إِنْ هُوَ إِلَّا لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ فَأَتُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (دخان، ۳۴-۳۶)؛ وَإِذَا تَنَالَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (جاثیه، ۲۵).
۴. ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ بَأْتَهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَابْتِغُوا الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفْرًا (اسراء، ۹۸-۹۹).
۵. وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يُجْهَلُونَ (انعام، ۱۱۱).

مربوط به پیامبری خاصّ یا برهه زمانی خاص نبود. قرآن کریم با صیغه مضارع، که اشاره به استمرار دارد، انکار اینان را بیان می‌نماید؛ یعنی اینان به‌طور مستمر به طرح چنین پرسشی مشغول بودند. غافل از این‌که اصولاً چه ارتباطی میان راستی وعده و دانستن زمان تحقق آن است؟! منکران بر پایه ظنیات بی‌اساس، به طرح چنین پرسشی می‌پرداختند.

منکران، تنها به پرسش درباره زمان برپایی رستاخیز قانع نبودند، بلکه از سر لجاج و عناد به‌منظور عاجز نشان دادن انبیا، درخواست تعجیل در زمان وقوع قیامت داشتند. به تعبیر قرآن کریم اگر کافران می‌دانستند که با برپایی قیامت چه عاقبت شومی در انتظارشان هست، هرگز تعجیل نمی‌نمودند و نمی‌گفتند: «پس این قیامت کی فرا می‌رسد؟»^۱ (یس، ۴۸-۵۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۴۰۹؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۹، ص ۳۰۴).

۳. شبهه افتراپی بودن آموزه «معاد»

آموزه معاد، از جمله آموزه‌های بنیادین تمام انبیا بوده، منکران هم در عصر هر پیامبری با اظهار اعجاب از این آموزه اصیل، انکارش می‌کردند. از آنجا که اعتقاد به این آموزه الهی یا حتی قبول احتمالی آن، به‌رحال در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد می‌کند و او را به اندیشه و جست‌وجوی حق وادار می‌سازد، سردمداران کفر، آن را علیه منافع و مطامع خود احساس می‌کردند و از این‌روی هادیان جوامع بشری را مفت‌تری و آموزه نجات‌بخش معاد را افتراپی به ذات مقدس اله - عز اسمه - می‌خواندند (سبأ، ۷-۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۲۱).

منکران حضرت هود با همین زمینه ذهنی که «معاد» صرفاً ادعای پیامبران است، آن حضرت را مفت‌تری می‌شمردند (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ ق، ج ۵، ص ۶۲). منشأ این استبعاد، دنیاگرایی در زیر پوشش اندیشه‌های «دهریون» بود که به وجودی غیر از این وجود دنیوی اعتقاد نداشتند. از نگاه آن‌ها دنیا ازلی و ابدی بوده، همواره عده‌ای می‌میرند و گروهی دیگر زنده می‌شوند و بدین ترتیب جریان زندگی الی‌الابد ادامه خواهد داشت^۲ (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴، ص ۱۴۳). دهریون با این مبنا نه تنها هدایت را نپذیرفتند، بلکه مبلغ آن را هم متهم کردند که به ساحت قدسی خداوندگار عالم افترا می‌بندد و تعالیم خویش را آسمانی می‌خواند.^۳

۱. وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِم النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (انبیا، ۳۸-۴۰).
۲. إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (مؤمنون، ۳۷)؛ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (جاثیه، ۲۴).
۳. إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (مؤمنون، ۳۸).

۴. شبهه اسطوره‌نگاری «معاد»

دستاویز منکران در رد آموزه معاد، گوناگون بود. به تصریح قرآن کریم یکی از شبهات منکران در این باره، اسطوره پنداشتن «معاد» بود.^۱ به نظر می‌رسد چنین پنداری درباره معاد، به منظور توجیه انکارشان بوده است (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۸۸). از همین روی به قصد انکار می‌گفتند که وعده به قیام قیامت و بعث از قبور، وعیدی است اساطیری که هم ما و هم نیاکانمان شنیده‌ایم. دلیل منکران برای اسطوره خواندن بعث و حشر این بود که انبیا از قدیم‌الایام انسان‌ها را به روز قیامت وعده کرده و از آن انذار داده‌اند. به‌خیال آنان چنانچه وعیدشان حق بود و خرافات نبود، بعد از گذشت سالیان دراز نمی‌بایست محقق می‌شد؛ بنابراین چون تاکنون تحقق نیافته، از این پس نیز نخواهد یافت (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۵، ص ۵۶).

ج) منکران و شبهات آنان علیه برآیند آموزه‌های پیامبران

از محورهای اصلی انکار منکران علیه تعالیم پیامبران، تخطئه برایندها یا نتایج آموزه‌های الهی انبیا بود؛ یعنی برخی از دلایل منکران در ستیز با آموزه‌های پیامبران به منظور مخالفت با نتایجی بود که از اجرای این تعلیمات انسان‌ساز ایجاد می‌شد. این بخش از دلایل عبارت‌اند از:

۱. شبهه «تطهر»

روح آموزه‌های الهی انبیا عبارت از پاکی و دوری از گناهان و آلودگی‌های ظاهری و باطنی بوده که مورد پذیرش صاحبان ذوق سلیم و فطرت مستقیم است. با وجود این برخی از انسان‌ها به دلیل همنشینی با ناپاکان و تأثر از عادات پلید آنان (فرقان، ۲۸-۲۹؛ سیدرضی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۱)، پاکی خواستن و دوری جستن از پلیدی گناه را مایه انکار قرار داده‌اند. در این صورت، دیگر جایی برای تعجب نیست که گفته شود قوم لوط و امثال آن، تطهر و دوری از آنچه مرتکب می‌شدند را مایه انکار رسولشان قرار دهند و بگویند: «لوط و خاندانش را از این دیار دور کنید؛ چراکه آن‌ها مردمانی پاکی جویند!»^۲ یعنی آنان به سبب انس با ناپاکی‌ها، مسخ گشته، چنان با پلیدی‌ها یگانه

۱. لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (مؤمنون، ۸۳؛ نمل، ۶۸)؛ وَالَّذِي قَالَ لِيَأْتِيهِ أَفٌّ لَكُمْ أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلِكُ آمِينَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (احقاف، ۱۷).

۲. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (نمل، ۵۶)؛ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (اعراف، ۸۲).

شده‌اند که تاب تحمل آموزه‌های پاک انبیا را از کف داده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۵۰۷؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۴، ص ۳۱۱).

شاید در نگاه نخست، این سخن منکران مرتبط با انکار شخص انبیا به نظر بیاید؛ اما با دقت نظر دریافت می‌شود که در ادبیات عرب ذکر مسبب و اراده سبب رایج است و موجب توسعه در معنا می‌شود؛ بنابراین بعید نیست این‌گونه گفته شود که منکران در نسبت دادن حضرت لوط به پاک‌جویی، در واقع سبب این خصلت نیک حضرت را که عبارت از تعالیم پاک‌بخش الهی است، اراده کرده‌اند.

۲. شبهه «إضلال»

اتهام انبیای الهی و آموزه‌های حیات‌بخششان به «گمراه‌کنندگی» از جمله دلایل انکار منکران بوده است. خودخواهی و هوی‌پرستی موجب شده تا منکران دنیاخواه و هوی‌پرست، شخصیت‌هایی نورانی همانند رسولان الهی را متهم به گمراهی و ضلالت کنند! (ملک، ۹؛ اعراف، ۶۰)؛ البته اتهام گمراهی از جانب منکران، تنها منحصر به شخص پیامبران نبود، بلکه آیین توحیدی و دعوت آن انبیای عظام را نیز موجب گمراه شدن از پرستش‌ت‌ها، ضلالت از استعمار و استثمار هم‌نوعان و خارج شدن از مسیر هوی‌پرستی می‌دانستند؛ از همین روی منکران به استهزا و تمسخر آن رسولان الهی پرداخته، می‌گفتند: «آیا این همان کسی است که الله - تبارک و تعالی - به رسالت برگزیده است؟! اگر ما بر پرستش خدایانمان ایستادگی نمی‌کردیم، نزدیک بود که ما را گمراه کند!»^۱ (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۴۷۰). این سخن منکران نشان می‌دهد که آموزه نورانی نفی شرک و توحید ناب را برنرفته و سنت پوچ بت‌پرستی را مقدم داشته‌اند؛ بنابراین، معنای اولی که از این سخن منکران «إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» (فرقان، ۴۲) فهمیده می‌شود، عبارت است از اتهام گمراه‌کنندگی به شخص نبی؛ همچنین با توجه به ادامه آیه «لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا» (فرقان، ۴۲) که استقامتشان بر آیین بت‌پرستی را مایه عدم گمراهی‌شان دانستند، درمی‌یابیم که شخص نبی را از آن روی گمراه‌کننده می‌خواندند که تعالیم و آموزه‌هایش را گمراه‌کننده می‌دانستند.

چنین جزم‌اندیشی‌های جاهلانه، مختص به زمانی خاص نبوده است؛ همان‌طور که قرآن کریم پس از حکایت توطئه قتل و غارتی که علیه حضرت موسی و مؤمنان راستین چیدند، سخن قابل تأملی را از فرعون حکایت می‌کند که با لحنی فریبنده به اطرافیانش می‌گفت: «مرا رها کنید تا این

۱. وَإِذَا رَأَوْكَ إِنتَبِهُوا إِلَّاهُ هُزُؤًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (فرقان: ۴۱-۴۲).

مرد را بکشم! او هم خدایش را صدا زند. من از او نمی ترسم، بلکه تنها نگران اینم که او دینتان را تغییر دهد یا این که در زمین، فساد و تباهی پدید آورد»^۱ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۷۹).

۳. شبهه «دین ستیزی»

منظور از دین در این بخش، عادات نهادینه شده در شیوه زندگی است. انسان‌ها عادتاً به‌سختی از آنچه بدان انس گرفته‌اند، جدا می‌شوند. از طرفی دیگر انبیای الهی برای حرکت انسان‌ها به‌سوی رشد مبعوث شده‌اند که چه‌بسا چنین حرکتی به ایجاد تغییر در سبک زندگی منجر شود. در این میان آنانی که بیشترین سود را از تقلید جاهلانه و کورکورانه دیگران می‌بردند، با سوءاستفاده از عادت‌های نهادینه شده در انسان، سعی داشتند که آموزه‌های پیامبرشان را موجب دوری از دین یا همان شیوه‌های کهن و مأنوس زندگی خود معرفی کنند.

یکی از شبهات منکران در انکار آموزه‌های پیامبران، اتهام «دین ستیزی» بود. به عبارتی منکران با تشبث به عادات مردم و انس آنان با روش‌های متداول زندگیشان، دلیلی انکاری برای نفرت‌پراکنی نسبت به آیین توحیدی پیامبران می‌تراشیدند. برای نمونه منکران حضرت موسی برای ترغیب یکدیگر در ابطال تعالیم ایشان می‌گفتند: «این‌ها می‌خواهند مقدسات شما را بازیچه قرار دهند و آیین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند!»^۲ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۳۳-۲۳۴). درباره معنا و مصداق این آیه شریفه میان مفسرین اختلاف است، اما گروهی که نظرشان موجه‌تر و همچنین مرتبط‌تر با مسئله این نوشتار است، «طَرِيقَةُ الْمُثَلٰی» را به دین و آیینشان تفسیر کرده‌اند و در تأیید نظرشان نیز گفته شده که آیه شریفه «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَبَدِّلَ دِينَكُمْ» (غافر، ۲۶) مؤید همین معناست و این که از دین خود، تعبیر به صحیح‌ترین و بهترین مذهب کردند، به دلیل «و كَلَّ جِرْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم، ۳۲) است (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۲، ص ۷۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۲۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۰).

گفتنی است این دلیل انکار آموزه‌ها، این قابلیت را نیز دارد که زیر عنوان «شبهه اضلال» مطرح گردد و فرعی بر آن شمرده شود، اما بیان آیه شریفه به‌گونه‌ای است که گویا منکران نخواستند تهمتی را بر آموزه‌های انبیا روا دارند، بلکه قصدشان یادآوری برتری سبک زندگیشان و تحریک تعصب

۱. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ دَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ (غافر، ۲۳-۲۶)؛ قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (غافر، ۲۹).

۲. وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلٰی (طه، ۶۳).

همتایان نسبت به مذهبشان بود و در مقام مقابله و اعتراض برنیامده‌اند. همان‌طور که سیاق آیات می‌فهماند، این سخنان تنها گفت‌وگویی درگوشی در میان همکیشان خودشان بود.^۱

۴. شبهه «تفرقه‌افکنی»

یکی دیگر از شبهه‌های منکران علیه تعالیم انبیا این بود که این آموزه‌ها موجب تفرقه و جدایی می‌شوند^۲ (موسویان، ۱۳۸۹، صص ۳۹-۴۰ و ۵۸؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۴، ص ۵۰۱). این اتهام از زبان منکران علیه انبیا غرض‌ورزانه و متفاوت از مدعای آن رسولان صادق بود. برای مثال این سخن حضرت موسی را که فرمود: «فَأُزِيلَ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (اعراف، ۱۰۵) دستمایه قرار دادند و گفتند که می‌خواهد پیروان خود را، خواه از بنی‌اسرائیل یا قبطیان، از کشور مصر خارج نماید و در جایی دیگر حکومتی در مقابل حکومت فرعون تشکیل دهد. با توجه به تکرار آیه شریفه در سوره‌های مختلف قرآن کریم^۳ به نظر می‌رسد که این سخن در واقع اتهامی سیاسی به حضرت موسی بود تا ذهن مردم را علیه ایشان برانگیزد و آن حضرت را دشمن قوم معرفی کنند. دشمنی که قصد دارد با جادو و نیرنگ مردم را متفرق کرده، از وطن خود اخراج کند و آنان را آواره گرداند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۷۲).

د) منکران و شبهات آنان علیه اصالت آموزه‌های پیامبران

آخرین بخش از شبهات مورد نظر منکران، مرتبط با اصالت و اعتبار تعالیم انبیای الهی است. آن‌ها با ایجاد تردیدها یا طرح اتهاماتی علیه آموزه‌های انبیا می‌کوشیدند تا در اصالت این آموزه‌ها تشکیک کرده، از اعتبار آن بکاهند. این بخش از کوشش‌های آنان با استناد به آیات قرآن کریم، زیر سه عنوان بررسی می‌شوند:

۱. فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ بِرِيدَانِ أُنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرْيِقَتِكُمُ الْمُثُلَى (طه، ۶۲-۶۳).

۲. يَرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (شعراء، ۳۵)؛ يَرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (اعراف، ۱۱۰).

۳. إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُؤُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا (اعراف، ۱۲۳)؛ قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (طه، ۵۷)؛ قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ بِرِيدَانِ أُنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا (طه، ۶۳)؛ يَرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (شعراء، ۳۵)؛ يَرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (اعراف، ۱۱۰).

شما ایمان بیاوریم. به این ترتیب مشرکان با استتار در پس عنوان «جبری‌گری»، بی‌بندوباری خویش را موجه جلوه می‌دادند. جبرگرایان در برابر اعتراض به اعمالشان می‌گفتند که هر کاری می‌کنیم، خواست خدا و مطابق با اراده اوست؛ چنانچه او نمی‌خواست، چنین اعمالی از ما سر نمی‌زد! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۲). تکرار این سخن از زبان این‌ها به‌حدی بود که گویا شعارشان شده بود. «اگر خدا می‌خواست» به یگانگی‌اش ایمان می‌آوردیم و «اگر خدا می‌خواست» ما را از شرک باز می‌داشت.^۱

به واقع دلیل آنان برای انکار آموزه‌های انبیا، تضعیف دلایل آن پیام‌آوران الهی نبوده، بلکه تقویت آیین و سنت نیاکانشان تا سرحد رضایت و مشیت الهی بود؛ به این بیان که از همین شعارشان - اگر خدا می‌خواست، ما مشرک نبودیم - استنتاج نمودند خداوند متعال به شرک و بت‌پرستی آنان و نیاکانشان رضایت داشته، اذن داده است؛ چراکه معتقد بودند رحمان، قادر است بر این‌که میان آن‌ها و مذهب وثنیت فاصله افکنده، به طوری‌که هیچ راهی به بت‌پرستی و شرک برایشان مقدور یا میسر نباشد! (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۸۳؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۸، ص ۵۷ و ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۳۲۱ و ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۳۶۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۵۴۱). این روش نامعقول به اندازه‌ای برایشان کارآمد می‌نمود که منکران چندبار در برابر اوامر الهی بدان متشبث شدند؛ از جمله زمانی که دستور «انفاق» بر نیازهای فقرا صادر گردید (یس، ۴۷) و با همین بهانه از انفاق سر باز زدند.^۲

۳. شبهه «فقدان برهان»

یکی از دلایل انکار و مخالفت با آموزه‌های پیامبران عبارت است از ادعای «عدم ارائه دلایل روشن» برای تعالیم الهی انبیا؛ این دلیل انکارشان بسیار لجوجانه و غیرقابل اعتناست؛ چراکه

۱. سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (انعام، ۱۴۸)؛ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نحل، ۳۵)؛ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (زخرف، ۲۰).

۲. البته این احتمال هم داده شده که این سخنان منکران برای طرح شبهه به‌منظور انکار آموزه انفاق نبود و تنها تمسخر مسلمانان را منظور داشتند (مغنیه، ج ۶، ۱۴۲۴، ص ۳۱۸؛ زمخشری، ج ۴، ۱۴۰۷، ص ۱۹؛ فیض کاشانی، ج ۴، ۱۴۱۵، ص ۲۵۵؛ قمی مشهدی، ج ۱۱، ۱۳۶۸، ص ۸۳؛ بیضاوی، ج ۴، ۱۴۱۸، ص ۲۶۹). به‌طور کلی هر کدام از اغراض را در نظر بگیریم، در اصل بحث که استدلال منکران در رد آموزه‌های دینی پیامبران بود، خللی وارد نمی‌سازد و در هر دو فرض شایسته طرح و بررسی است.

خداوند متعال، پیام‌آورانش را با دلایل روشن و آشکار مبعوث می‌نموده است و آنان هم آیات الهی را برای قومشان به خوبی تلاوت می‌کرده‌اند (ابراهیم، ۹؛ فاطر، ۲۵؛ اعراف، ۱۰۱؛ نحل، ۴۳-۴۴؛ یونس، ۱۳؛ غافر، ۲۸؛ حدید، ۲۵؛ آل‌عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲؛ طلاق، ۱۰-۱۱). اساساً حکمت الهی اقتضا داشته که رسولانی حکیم و آگاه را برای انذار و بشارت مردمان بفرستد (طه، ۱۳۴). از این روی خداوند متعال رسولانش را مأمور ابلاغ حجّت بالغه کرده تا همگان را از عاقبت شوم کفر و شرک انذار دهند و آموزه‌های روح‌بخش الهی را به صاحبان اندیشه برسانند (ابراهیم، ۵۲؛ صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۶، صص ۱۰۸-۱۰۹).

پیامبران الهی با تأکید بر بصیرت مخاطبان خویش، تصریح می‌فرمودند که با براهین و دلایل روشن از جانب خداوند رحمان به‌سوی قومشان فرستاده شده‌اند (یوسف، ۱۰۸؛ هود، ۲۸، ۶۳ و ۸۸)؛ با این حال، منکران پیوسته پیام‌آوران الهی و آیات روشن آنان را به بهانه فقدان برهان، انکار می‌نمودند (اعراف، ۱۰۱؛ انعام، ۵۷؛ فاطر، ۲۵؛ یونس، ۱۳). عجیب آن‌که با این همه باز هم از انبیا دلایل روشن تقاضا می‌کردند و به‌طور مستمر بر آن اصرار می‌ورزیدند! از اینجا روشن می‌شود تقاضای اقامه دلیل و برهان روشن از جانب منکران، به‌خاطر این نبود که پیامبران فاقد آن بودند، بلکه از روی بهانه‌جویی بود. آنان دلایل روشن و سلطان مبین را انکار کرده، هر زمان پیشنهاد معجزه و دلیل تازه‌ای مطرح نمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۲۹۱).

از آنچه گفته شد دریافت می‌شود که به‌واقع آیات بینات و براهین باهر و دلایل روشن از جانب انبیا اقامه شده بود که منکران از سر عناد با تشبث به انواع حيله‌ها و تهمت‌ها، مجال فکر را از خود و جامعه سلب می‌کردند؛ یعنی لازمه سخن گفتن در ردّ بینه انبیا، قبول این حقیقت است که پیامبران آیات بینات و دلایل واضحات را بر اینان اقامه نموده بودند. شگفتا که هم‌اینان بگویند: «تو بر ایمان بینه‌ای نیوردی! به همین دلیل هم ما بر اعتقادمان راسخ می‌مانیم. چطور به‌سبب گفتار بدون دلیل تو، عبادت معبودانی را ترک کنیم که پدرانمان نیز آنان را می‌پرستیدند؟!»^۲ تشبث به این

۱. فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (ابراهیم: ۱۰)؛ وَقَالُوا لَوْلَا يَا تَيْنَا بَايَةَ مِنْ رَبِّهِ أَوْلَمْ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (طه، ۱۳۳).
 ۲. قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (هود، ۵۳)؛ دلایل روشن انبیا (علیهم‌السلام) در قرآن کریم عمدتاً با واژه «بینه» و مشتقات آن وصف شده‌اند. در عرب به چیزی «بین و بینه» می‌گویند که میان دو چیز فاصله و جدایی افکنده باشد، به‌طوری‌که دیگر هیچ‌گونه اتصال و آمیزشی با هم نداشته باشند؛ سپس بر دلیل روشن و آشکار نیز اطلاق کرده‌اند؛ زیرا که حق و باطل را کاملاً از هم جدا کرده، آن‌چنان حق را واضح می‌نماید که به‌آسانی و بدون مشقت می‌توان آن را ادراک کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷؛ ج ۷، ص ۱۱۴؛ همان، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۶۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۶۳؛ دست‌رنج، ۱۳۹۶، صص ۳۲ و ۳۴؛ مقالی،

بهانه که پیامبران دلیل روشن برای آموزه‌های خود ندارند، گفتاری نسنجیده و ادعایی واهی است؛ چراکه همین منکران نشانه‌های آشکار و آیات بینات انبیا را مورد تکذیب و اتهام قرار می‌دادند. فساد ادعای عده‌ای از همین منکران که می‌گفتند: «آموزه‌هایتان دلیل روشنی ندارند!» بسی روشن است؛ چراکه اولاً معتقدیم هریک از پیامبران معجزه و نشانه‌ای داشت تا حقانیت رسالتش به مردم اثبات شود. ثانیاً اگر حقیقتاً دلیل روشنی بر ادعای رسالت و دعوت به یکتا پرستی نداشتند، پس چرا و چطور اقوام پیشینشان به پیامد شوم مخالفت‌های خود با آموزه‌های انبیا گرفتار گشتند؟! آیا الله - تبارک و تعالی - بدون تبیین و ابلاغ حق، عقاب می‌کند؟! از این‌ها گذشته، برای ردّ گفتاری بی‌پایه و بدون دلیل نیاز به این حدّ از خصومت انکارآمیز و فلسفه‌بافی نیست که منکران در برابر هر یک از پیام‌آوران آسمانی به دسایس مختلف دست زده‌اند؛ بنابراین می‌توان گفت که سخنان بی‌اساس منکران صرفاً از سر اضطرار و استیصال بوده است.

نتیجه

آنچه نوشتیم حاکی از این است که منکران هر قوم، در برابر آموزه‌های وحیانی انبیای الهی با روش‌هایی گوناگون از جمله چنگ زدن به اعتقادات ظاهریشان، در تخطئه آن آموزه‌های حیات‌بخش می‌کوشیدند. از دیگر روش‌های شبهه‌پردازی اینان مطرح کردن درخواست‌های عجیب و غریب بود تا ذهن عموم را از ایمان به کفر فروغلتانند. نهایتاً نیز فرافکنی و اتهامات بی‌دلیل، دستمایه‌ای دیگر برای این منکران بود تا تعالیم روشن و روشنگر ادیان الهی را از اعتبار دراندازند؛ هر چند که با این حرف‌های پراکنده و ضد و نقیض نتوانستند بر ساحت این تعالیم قدسی خدشه اندازند، اما توانستند فضا را غبارآلود و زلال هدایت رحمانی را گل‌آلود کنند و مایه اضلال برخی را فراهم کنند. از تأمل در دستاوردهای این مقاله دریافت می‌شود که شیوه‌های شبهه‌پردازی منکران در سه گروه اتهامات، اقتراحات و اعتقادات، به شرح زیر قابل تقسیم‌بندی و تبیین هستند:

الف) اتهامات: ۱. شبهه «اضلال»، ۲. شبهه «فقدان برهان»، ۳. شبهه افتراپی بودن آموزه «معاد»، ۴. شبهه اسطوره‌نگاری «معاد» و ۵. شبهه در وحیانی بودن آموزه‌ها.

۱۳۹۸، ص ۱۳). از آنجا که موضوع انکار منکران در این مبحث، دلایل روشن و آیات بینات انبیاست، طبعاً جستار پیرامون واژه بینات و وجوه معانی آن در آیات قرآنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تحلیل و بررسی آیات نورانی قرآن کریم درباره «بینه» و «بینات» به ترتیب سیر تنزیلی سوره‌ها روشنگر مباحث و مسائلی است، که می‌ارزند در جای خود مورد تأمل و تعمق قرار گیرند (علاقه‌مندان به این مبحث رجوع فرمایند به پایان‌نامه کارشناسی ارشد آقای عیسی مقالی با عنوان بینه و بینات؛ گستره و کارکردهای آن در قرآن به راهنمایی دکتر صمد عبداللهی عابد، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، سال ۱۳۹۸).

ب) اقتراحات: ۱. شبهه محال‌انگاری حیات بعد از ممات و ۲. شبهه ابهام در زمان برپایی رستاخیز.

ج) اعتقادات: ۱. شبهه «تطهر»، ۲. شبهه «جبرانگاری»، ۳. شبهه رویگردانی از «آلهه»، ۴. شبهه محوریت سنت نیاکان، ۵. شبهه بی‌نیازی از تعالیم پیامبران، ۶. شبهه «تفرقه‌افکنی»، ۷. شبهه برترانگاری خدایان بر خدای یگانه و ۸. شبهه «دین‌ستیزی».

با دقت نظر در دسته‌بندی این شبهات درمی‌یابیم که برخی از آن‌ها با یکدیگر در تعامل بوده؛ مؤثر و یا متأثر از همدیگرند. به‌طور مثال شبهه منکران مبنی بر محوریت سنت نیاکان، در طرح شبهاتی چند نظیر شبهه «اضلال» و شبهه «دین‌ستیزی» تأثیرگذار بوده است؛ همان‌طور که خود آن شبهه اصولاً متأثر از شبهاتی نظیر شبهه افتزایی بودن آموزه «معاد» و شبهه برترانگاری خدایان بر خدای یگانه است.

لازم به ذکر است که برخی عناوین، با اندکی چشم‌پوشی، قابلیت ادغام در یکدیگر را داشتند؛ برای نمونه دو شبهه «محوریت سنت نیاکان» و «بی‌نیازی از تعالیم پیامبران» را می‌توانست یکجا بیان کرد، اما تفکیک میان آن‌ها مجال را برای دقت نظر، بیشتر فراهم کرده است.

در نهایت از مطالعه مجموع شبهات منکران، دریافت می‌شود که خلاصه همه آن‌ها عبارت است از «آموزه‌های پیامبران از جانب خدای رحمان نیست»، که در این مقاله زیر عنوان «شبهه در حیانی بودن آموزه‌ها» مورد بحث قرار گرفته است؛ به‌عبارتی تمام شبهاتی که در مقام مخالفت با آموزه‌های پیامبران بدان متشبه می‌شدند شرح و بسطی از همین اتهامشان بود. از طرفی دیگر درخواست‌های عجیب منکران تنها در برابر آموزه معاد مطرح می‌شد که خود محل تأمل است؛ چراکه می‌توان آن را با عنوان کلی «اقتراح در تحقق هرچه زودتر نتایج اعمال و حسابرسی» مورد مطالعه قرار داد؛ به همین دلیل می‌توان گفت که این انکار در برابر دیگر آموزه‌های پیامبران نیز مطرح بوده که «اگر آموزه‌ها و اعمال دینی از جانب خداست و بر آن‌ها ثوابی مترتب است، پس چرا جایزه و هدیه‌ای بر ما نازل نمی‌شود؟! چرا تحقق ثواب و عقاب را نمی‌بینیم؟!»

منابع و مآخذ

قرآن کریم

۱. سیدرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، ترجمه ابوالفضل بهرامپور، چ ۱، قم: آوای قرآن، ۱۳۹۶.
۲. ابن عاشور، محمدبن طاهر، التحرير و التئوير، چ اول، بیروت: موسسه التاريخ، بی تا.
۳. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیرالقرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس الدین، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۵. ابوحیان، محمدبن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، چ ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوارالتزیل و اسرارالتأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۷. حسینی همدانی، سیدمحمد، انوار درخشان، به تحقیق محمدباقر بهبودی، چ ۱، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۸. دسترنج، فاطمه؛ دهقانی، محمد؛ کوهرو، افسانه و طیبی، علیرضا، «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های مختلف در مورد واژه «بیتّه» با رویکرد معناشناسی مکتب بُن»، دوفصلنامه مطالعات تطبیقی قرآن پژوهی، ش ۴، ۱۳۹۶.
۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ ۳، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۰. سبزواری نجفی، محمدبن حبیب‌الله، الجدید فی تفسیرالقرآن المجید، چ ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۱۱. سعدی شیرازی، گلستان، غلامحسین یوسفی، چ ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
۱۲. شاذلی، سیدبن قطب‌بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، چ ۱۷، بیروت-قاهره: دارالشروق، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. صابونی، محمدعلی، صفوةالتفاسیر تفسیر للقرآن الکریم، چ ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱ ق.
۱۴. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیرالقرآن بالقرآن، چ ۲، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. طبرسی، فضل‌بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن، چ ۳، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
۱۷. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن، چ ۱، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. طیب، سیدعبدالحسین، اطیب‌البیان فی تفسیر القرآن، چ ۲، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۱۹. فخر رازی، محمدبن عمر، مفاتیح‌الغیب، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲۰. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، چ ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.

۲۱. قرآنتی، محسن، تفسیر نور، چ ۱۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳.
۲۲. قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب، تحقیق حسین درگاهی، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۲۳. کاشانی، ملافتح‌الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، چ ۳، تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶.
۲۴. مراغی، احمدبن مصطفی، تفسیر المراغی، چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۵. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، چ ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۲۴ق.
۲۶. مقالی، عیسی، بینة و بینات، گستره و کارکردهای آن در قرآن، راهنمایی دکتر صمد عبداللهی عابد، مشاوره دکتر سیفعلی زاهدی‌فر، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، رشته علوم قرآن و حدیث، گروه علوم قرآنی، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ۱۳۹۸.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چ ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۸. موسویان، حمیده‌سادات، حبّ وطن از دیدگاه قرآن و سنت، راهنمایی دکتر علی محمد میرجلیلی، مشاوره دکتر کمال صحرايي، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، رشته علوم قرآن و حدیث، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات میبد، دانشگاه یزد، ۱۳۸۹.
۲۹. میبدی، احمدبن محمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق علی اصغر حکمت، چ ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.